

آشنایی با نقش قرآن کریم و پیامبر اکرم(ص) و اهل بیت و دانشمندان اسلامی در پیشرفت علوم پزشکی

پیامبر اکرم محمد مصطفی(ص) در زمانی و در میان مردمی مبعوث شد که از نظر علمی مردم جزیره العرب در پایین ترین سطوح علمی بودند بلکه تمام جهان به یک رکورد علمی فرو رفته بود.

شرح حال مردم آن زمان به خوبی در نهج البلاغه بیان شده است. در دیگر نقاط جهان وضع از جزیره العرب چندان بهتر نبود اگرچه مردم دیگر مناطق جهان به خاطر شرایط آب و هوایی و آنچه از گذاشتنشان رسیده بود وضع بهتری داشتند. اما همین جامعه کوچک و دور از هر تمدن و فرهنگ و علمی با مدیریت و هدایت پیامبر(ص) در کوتاهترین زمان چنان پله های ترقی و پیشرفت را طی نمودند که بیشتر شبیه یک معجزه می باشد. پیامبری(ص) که خداوند متعال او را در قرآن بعنوان یک اسوه و الگو معرفی می کند در کشاکش انواع مشکلات اقتصادی و سیاسی و نظامی از امور علمی و آموزش غفلت نورزید و پایه های تمدن اسلامی را که بر مبنای وحی و علم پایه گذاری کرد.

اوست که علم آموزی را بر مسلمین واجب دانست و برای یادگیری علم بعد مسافت و سن افراد را ملاک ندانست و از مسلمین خواست که از مهد تا لحد از تولد تا مرگ علم آموزی را فراموش نکند و باز هم او بود که گفت علم بیاموزید حتی در چین حتی در آخرین نقطه شناخته شده جهان و باز وجود مقدس پیامبر اکرم(ص) بود که قلم علما را برتر از خون شهدا دانست و هم او بود که علم آموزی را نوعی عبادت و حتی برتر از همه عبادت ها به جزء عبادت های واجب شمرد.

پیامبر اکرم (ص) برانداخته دانش پزشکی گذشتگان از هر مرام و نژاد ارجی بسزا نهاد و این گفتار او که به درمان روی آرید که «من انزل الداء انزل لدواء» «هر که درد داد درمان نیز داد» راهبروهایی بخش رنج دیدگان و بیمارانی شد که نابخردی ها و خرافه گرانیهای روزگاران خرد آزار و نادان پرور و نیرنگ های شیدان عصر شرک مرگ تدریجی را آمیزه زندگی جانکاه سیه روزان آن زمان سناخته و کسانی را که تازه به آیین توحیدی اسلام گرانیده بودند، با برداشت نادرست «تن دادن به سرنوشت محتوم و تسلیم در راستای مقدرات الهی» در هاله ای از ابهام و ایهام فرو برده بود. اما پیامبری که به دادگستری و خردپروری برای رهایی انسان از جهل و بیخبری و رهنمونی به زندگی سعادت‌مندانانه برای جهانیان برانگیخته شده بود با تاکید بر اینکه عقل سلیم نیازمند جسم سالم است، به علم طب برای تندرستی بدن ها به همان اندازه بها داد که به دانش فقه برای آگاهی از ادیان. گفتار و کردار و پندار پیامبر اسلام (ص) در زمینه اندرزهایی بهداشتی و پرهیزهای غذایی برای حفظ سلامت افراد که بعدها محدثان و راویان از آن مجموعه های به نام طب النبوی یا الطب النبوی تربیت دادند به این معنی نبود که پیامبر علم پزشکی آموزش می دهد ولی آنچه پیامبر گفت و سنت نمود هیچگونه تضاد و ضدیتی با علوم پزشکی ندارد.

اگر چه پیامبر اکرم (ص) طب آموزش نداد ولی گفتار او نشان می دهد که به تمام مسائل فیزیولوژیک و روانی انسانی بخوبی آشنا بوده است مثلاً وقتی جوانی از پیامبر از زیادی شهوت و نداشتن توان ازدواج شکایت می کند. پیامبر می فرماید: که روزه بگیرد و موی زهار را بگذارد بلند شود.

علم فیزیولوژی می گوید برای تولید سلولهای جنسی و بعضی از هورمونهای جنسی در بیضه مرد به دمایی پایین تر از دمایی بدن احتیاج است و چنانچه دمایی بیضه بالا رود توان او کاهش پیدا می کند لذا گفته پیامبر از نظر فیزیولوژی صحیح می باشد زیرا با بلند شدن موی زهار دمایی بیضه افزایش پیدا کرده و از توان آن کاسته خواهد شد.

اگر چه میراث ارزشمند پیامبر در زمینه طب و بهداشت و تغذیه بوسیله محدثان جمع آوری شد. و به نام طب نبوی نام گذاری شده ولی حقیقت امر این است که زمان پیامبر(ص) و محیط آن زمان گنجایش این همه عظمت علمی را نداشت و لذا پیامبر اکرم(ص) این گنجینه علمی را که از وحی الهی مستقیماً دریافت نموده بود بنا به دستور خداوند متعال به حضرت علی (ع) و دیگر امامان واگذار کرد و حدیث معرف پیامبر موبد این حرف است که "ان مدینه العلم و علی بابها." صدها حدیث در مورد طب و بهداشت تغذیه از حضرت علی (ع) بما رسیده است که بعضی از آن احادیث حکم معجزه را برای آن حضرت دارد.

حضرت علی (ع) اولین کس می باشد که به وجود جاندار ریز در محیط اشاره می کند و آن را موجب بیماری می داند. یا اوست که خطر سرایت بیماریهای عفونی را گوشزد می کند یا طریقه انتقال آنها را بیان می کند. و صدها حدیث دیگر که مجال بررسی آنها در این دفتر نیست

اما باز زمانه به حضرت علي (ع) اجازه نداد که جهان را از گنجینه با ارزش علمش سیراب کند و این خداوند علم و حکمت این گنجینه علمی گرفته شده از پیامبر اکرم (ص) را به امام بعدی حضرت امام حسن (ع) واگذار کرد و زمانه بهتر از آنچه به علي(ص) کرد به حسن نکرد و در نهایت امامت و این گنجینه علمی به امام حسین (ع) واگذار شد و اوج نبوغ علمی آن حضرت را در دعای عرفانی عرفه مشاهده می کنیم که در این دعا چگونه عرفان را به طب پیونده زده و چون يك استاد آشنا به علم تشریح شروع به شرح و توصیف اعضاي بدن می کند و روزگار غم انگیزتر از آنچه بر امام حسین(ع) سراغ ندارد. با امامت حضرت سجاد(ع) و در ان خفقان امام(ص) با زبان دعا انواع معارف دینی و علمی را گسترش داد و هم او بود که در دعای معروف مرزبان انتقال و با را بوسیله آب معرفی کرد.

اما یکی از درخشان ترین دوران علمی تمدن اسلامی در زمان امامت امام محمدباقر (ع) شکل گرفت، حضرت امام محمد باقر(ع) اولین کسی است که روش تدریس و یادگیری و تحقیق را متحول کرد. در واقع بنیان گذار دانشگاه های امروزی حضرت امام محمد باقر(ع) می باشد. در گذشته تئوریاها و فرضیه ها هیچ گاه مورد نقد و بررسی قرار نمی گرفت و شخصیتها با ارائه يك مدل علمی ثابت نشده قرنهای دنیای علم را از حرکت و پویایی باز می داشتند تا اینکه حضرت امام محمد باقر(ع) با شکفتن عمق مسائل علمی و ایجاد تغییر و تحول در مراحل تحقیق تدریس و یادگیری پایه گذار دانشگاههای امروزی شد هم او بود که کتابهای دانشمندان گذشته را در مسائل علمی به نقد گذاشته و صحت و سقم آن را بررسی کرد و کورکورانه مطلب علمی را نمی پذیرفت تا آنکه آن را در حیطة عقل و عمل در بوته آزمایش بسپارد و آنگاه حقایق آن را می پذیرفت و خرافت آن را حذف می کرد. در گذشته دانشمندان به چهار عنصر باد و آب و خاک و آتش معتقد بودند و بیشتر علوم در حد مسائل فلسفی و تاریخی و نجوم و مقداری از طب بود ولی وجود آن دو امام موجب شد که شاخه های علوم افزایش پیدا کند و در مسیر صحیح و حقیقی آن حرکت کند.

این دو امام بزرگوار(امام باقر و امام صادق) متوجه شدند که برای بقای اسلام و شیعه که همان اسلام حقیقی می باشد باید اقدام به پایه ریزی و تدوین فرهنگ شیعه بر مبنای قرآن و سنت و عقل نمایند چون بزرگترین ارتش هم شکست می خورد ولی يك فرهنگ جامع و صحیح هرگز شکست نمی خورد و شاید یکی از بزرگترین معجزات آن دو حضرت پایه گذاری و تدوین فرهنگ شیعه بود که پس از گذشت چهار قرن هنوز پا بر جاست البته کسی متوجه اهمیت این امر می شود که به وقایع تاریخ و انقراض انواع و اقسام تمدنها و فرهنگها آشنایی داشته باشد.

حضرت امام محمد باقر(ع) اولین کسی بود که فرضیه چهار عنصر را باطل نمود و هم او بود که گفت با علم می توان از آب آتش افروخت و فرمودند در هوا عنصری وجود دارد که موجب سوختن اشیاء می شود. و هم او بود که گفت برای بررسی اشیاء باید جزء کوچکی از آن را مورد بررسی قرار داد تا بتوان به تمام خواص و مشخصات آن پی برد.

اما اوج این معجزه علمی در زمان امام صادق(ع) رخ داد درختی که حضرت امام محمد باقر(ع) کاشت در زمان حضرت صادق بسیار بزرگ و تنومند شد. حضرت امام صادق(ع) بیش از چهار هزار شاگرد در تمام زمینه های علمی تربیت کرد. در فقه و کلام- فلسفه- عرفان- طب- فیزیک، نجوم، شیمی، جغرافیا، تاریخ، زیست شناسی، گیاه شناسی، کانی شناسی، فیزیک کوانتوم یا ذرات، بهداشت، تغذیه، جنین شناسی، تشریح، فیزیولوژی، اکوسیستم، حقوق، ادبیات، باستان شناسی، روان شناسی، جانور شناسی.

بطور کلی بنیان گذار بسیاری از رشته های دانشگاهی امروز حضرت امام صادق(ع) بوده است. بسیاری از اکتشافات به نام بعضی از دانشمندان غربی ثبت شده ولی حقیقت آن است که باید این اکتشافات به نام امام صادق(ع) ثبت می شد.

مبحث این دفتر طب می باشد ولی باید بدانیم که گسترش و پیشرفت علوم به هم بستگی دارد مثلاً اگر علم شیمی پیشرفت نمی کرد هرگز پزشکی هم این قدر پیشرفت نمی کرد.

هم او بود که فرضیه بوجود آمدن جهان را مطرح کرد ایشان فرمودند که جهان از يك جرثومه بوجود آمد و آن جرثومه که دارای دو قطب متضاد است سبب پیدایش ذره گردید و آنگاه ماده بوجود آمد و ماده تنوع پیدا کرد و تنوع ماده ناشی از کمی یا زیادی ذرات آنها می باشد.

این تئوری (Big Bang) یا انفجار بزرگ می باشد که تازه فیزیک امروز به آن پی برده است در مورد نور فرمودند که سرعت نور که به طرفل چشم می آید فوری و از انواع حرکات است(حرکت موجی).

برای دید اشیاء ایشان فرمودند: « برای این که بتوان چیزی را دید باید آن شیء روشن باشد و اگر خود شیئی روشن نیست باید يك شیء نورانی بر آن بتابد آن را روشن کند تا این که بتوان آن را دید و باز ایشان فرمودند که هرچه هست حرکت دارد و حتی جمادات دارای حرکت هستند و گرچه چشم ما حرکات آنها را نمی بیند ولی نمی توان چیزی را یافت که حرکت نداشته باشد و در آینده این مطلب ثابت خواهد شد

در قسمتهای دیگر در مورد روشنایی می فرمایند:

اي ابوشاكر اين روشنايي را مي بيني كه اينك بر اين جا مي تابدو سبب مي شود كه من و تو بتوانيم يكديگر را ببينيم. اين روشنايي كه مبدأ آن خورشيد مي باشد نيز خدا را مي پرستد چون از قواعدي كه خداوند براي او مقرر کرده است اطاعت مي نمايد و اطاعتش آنقدر دقيق و منظم است كه از دو عامل متضاد بوجود مي آيد و هيچ يك از آن دو عامل روشنايي ندارد ولي بعد از اين كه بهم جفت شد آن روشنايي به وجود مي آيد.

همانگونه كه مي دانيد بسياري از آنچه امام صادق(ع) گفتند بتازگي دنياي امروز به آن رسيده است.

اولين كسي كه سلول را شرح داد امام صادق(ع) بود. ايشان در مباحثه اي با يك بت پرست بنام ابوشاكر مي فرمايند:

اي ابوشاكر، تو گفتي من افسانه سرايي مي كنم و مردم را دعوت به پرستش خدايي مي نمايم كه ديده نمي شود. اي ابوشاكر تو كه منكر خدايي نادیده هستي، مي تواني درون خود را ببيني. ابوشاكر گفت: نه، امام جعفر صادق(ع) اظهار داشت كه هرگاه مي توانستي درون خود را ببيني، نمي گفتي كه چون خداوند را نمي توان ديد لذا خدايي نادیده افسانه اي پيش نيست، ابوشاكر اظهار كرد ديدن درون خود چه ربطی به پرستش خدايي دارد كه موجود نيست.

امام فرمودند: تو مي گويي چيزي كه ديده نمي شود و نمي توان صدایش را شنيد و آن را لمس كرد و يا بونيد يا چشيد وجود ندارد و چون داراي موجوديت نيست قابل پرستش نمي باشد.

ابوشاكر گفت: همين طور است.

امام فرمودند: آيا صداي حركت خون را در بدن خود مي شنوي. ابوشاكر گفت من صدائي از آن نمي شنوم و مگر خون در بدن حركت دارد؟ امام فرمودند بلي و آيا تو بوي خون را در بدن استشمام مي نمايي؟ ابوشاكر گفت: نه

امام فرمودند: تو اي ابوشاكر خون هرچند دقيقه يك مرتبه در تمام بدن خود حركت مي نمايد و اگر حركت خون چند دقيقه اي در بدن تو متوقف گردد تو خواهي مرد و آيا تا امروز گردش خون را در بدن ديده بودي؟

ابوشاكر گرفت: نه و من نمي توانم قبول كنم كه خون در بدن من حركت مي نمايد.

امام فرمودند: آنچه مانع از اين مي شود كه تو قبول كني كه خون در عروق تو حركت مي نمايد جهل است و همين مانع از اين مي گردد كه تو خدايي واحد را نادیده بشناسي، آيا تو به مخلوقاتي كه خداوند آفريده و آنها را درون تو بكار گمارده و تو بر اثر كار آنها زنده هستي اطلاع داري؟

ابوشاكر گفت:

امام فرمودند، چون تو فقط متكي به مشاهدات خود هستي و مي گويي آنچه را كه نمي بيني وجود ندارد اگر حاضر مي شدي كه دنبال علم بروي تا اين كه از جهل خود بكاهي اطلاع حاصل مي كردي كه در وجود تو آن قدر موجودات جاندار هستند كه شماره آنها به اندازه شماره ريگ هاي بيابان است.

آنها در كالبد تو بوجود مي آيند و رشد مي كنند و داراي اولاد مي شوند و بعد از مدتي از كار مي افتند.

ولي تو نه آنها مي را ببيني و نه صدایشان را مي شنوي نه مي تواني آنها را لمس نمايي و نه رايحه آنان را استشمام كني و نه بداني كه در ذائقه تو داراي چه طعمي هستند. اي ابوشاكر بدان كه شماره موجودات جاندار كه اينك در كالبد تو زندگي مي كنند و مي ميرند نه فقط از شماره تمام آدميان كه در اين جهان زندگي مي كنند بيشتر است بلكه از ريگ هاي بيابان زيادتر مي باشند. آنها بوجود مي آيند و رشد مي كنند و مي ميرند تا اين كه تو زنده بماني و اگر ساعتی آن مخلوقات جاندار خدا كه در وجود تو بكار مشغولند از كار باز بمانند تو خواهي مرد.

و باز در جايي ديگر از اين مباحث امام مي فرمايد اي ابو شاكر آن كسي كه خود را بقتل مي رساند از دستور خداوند سرپيچي مي كند براي اين كه خدا گفته كه ما بندگان او بايد در حفظ جان بكوشيم و يكي از راههاي حفظ جان اين است كه در خوردن و نوشيدن افراط نكنيم زيرا افراط در اكل و شرب، سبب مي شود كه آدمي قبل از اين كه عمر طبيعي اش به انتها برسد بميرد.

براي حفظ جان است كه جد من گفت كه شكم خود را قبر جانواران نكنيد ابوشاكر

گفت معنای این حرف چیست؟

جعفر صادق جواب داد يعني از خوردن گوشت زياد بپرهيزيد.

ابوشاكر گفت ولي من از گوشت لذت مي برم و نمي توانم از خوردن گوشت بپرهيزم جعفر صادق گفت از خوردن گوشت زياد بپرهيز ابو شاكر پرسيد چرا بپرهيزم.

جعفر صادق جواب داد براي اين كه خوردن گوشت زياد در بعضي از اشخاص سبب فجا(سكته) مي شود و انسان به مرگ مفاجات زندگي را بدرود مي گويد.

ابوشاكر پرسيد مرگ مفاجات چیست؟

جعفر صادق جواب داد مرگي كه غير منتظره مي باشد و شخصي كه بظاهر سالم ولي در باطن بيمار است به حال اغما در مي آيد و مي ميرد.

ابوشاکر پرسید مگر بیماری باطنی هم هست. جعفر صادق پاسخ داد بلی ای ابوشاکر و کسانی هستند که در باطن بیمار می باشند اما خود اثری از آن بیماری را احساس نمی نمایند و آنها که در خوردن گوشت و اغذیه قوت دار دیگر اسراف می کنند ممکن است که در باطن بیمار بشوند بدون این که از اشتهاي آنها کاسته شود و بی آنکه احساس درد نمایند و دچار بی خوابی گردند.

ابوشاکر گفت من نمی توانم قبول کنم که آدمی بدون این که بیمار شود بیمار و ممکن است که در جنگ یا نزاع کشته شود ولی بدون بیماری انسان نمی میرد. جعفر صادق (ع) گفت تو مردی هستی که تاجیزی را نبینی و جودش را نمی پذیری و چون تا امروز ندیده ای که کسی بمرگ مفاجات بمیرد، نمی پذیری که آدمی بدون بیماری ممکن است که ناگهان زندگی را بدرود بگوید ولی بدان که سه گونه مرگ مفاجات وجود دارد یکی ناشی از مغز و دیگری ناشی از قلب سومی ناشی از خون DIC. (این کلام در آن عصر از لحاظ علمی چیزی شبیه به اعجاز است زیرا طبق اطلاعاتی که امروز پزشکان دارند مرگ ناشی از سکتة سه گروه سکتة مغزی و سکتة قلبی و سکتة ای که علت آن انسداد یکی از عروق باشد بوجود می آید) ابو شاکر گفت چه می شود که مغز و قلب و خون مایک مرتبه ما را به هلاکت می رساند.

جعفر صادق گفت هر نوع فجاء در مرحله آخر ناشی از غلظت خون است و غلظت خون هم ناشی از خوردن گوشت زیاد و سایر اغذیه قوت دار می باشد که در خوردن آنها افراط نمایند و بعد از آنی که خون غلیظ شود عوارض فجاء در مغز یا قلب یا خود خون بوجود می آید و انسان را به هلاکت می رساند. غلظت خون در بعضی از اشخاص سبب فجاء می شود و در اکثر اشخاص سبب پیری زودرس می گردد و آنها را قبل از این که عمر طبیعی شان پایان برسد می میراند.

جابر بن حیان از شاگردان امام صادق (ع) در بحثی دیگر از جعفر صادق (ع) سوال کرد که نظریه شما در خصوص بیماری چیست. آیا بیماری را خداوند بر انسان نازل نمایند یا این که آدمی بر حسب تصادف بیمار می شود جعفر صادق گفت بیماری بر سه قسم است.

یک قسم بیماری هایی هست که از مشیت الهی می باشد که از جمله بیماری پیری است و هیچ کس از این بیماری گریز ندارد و هر کسی مبتلا به این بیماری می گردد. نوع دیگر بیماریهایی است که آدمی بر اثر جهالت یا پیروی از هوس خود را به آنها مبتلا می سازد در صورتی که خداوند می فرماید که در اکل و شرب اسراف نکنید. اگر آدمی در اکل و شرب اسراف نکند و چند لقمه کمتر بخورد و چند جرعه کمتر بنوشد دچار بیماری نخواهد شد.

نوع سوم بیماری های است که از دشمنان بدن عارض می شود و آنها به بدن انسان حمله می کنند ولی بدن با وسایلی که دارد مقاومت می کند و اگر مقاومت بدن به اندازه ای نبود که بتواند دشمنان بدن را دور نماید انسان بیمار می شود ولی بعد از این که انسان بیمار شد باز بدن مقاومت می نماید و بر اثر مقاومت بدن است که مرض از بین می رود و بیمار شفا می یابد.

جابر پرسید: دشمنان بدن که هستند.

جعفر صادق جواب داد دشمنان بدن موجوداتی هستند کوچک که از فرط خردی به چشم نمی رسند و آنها به بدن حمله ور می شوند و در بدن هم موجوداتی کوچک وجود دارد که از فرط خردی به چشم نمی رسند و آنها بدن را در قبال دشمنان حفظ می نمایند جابر پرسید که دشمنان بدن که تولید بیماری می کنند که هستند.

جعفر صادق جواب داد که شماره انواع آنها زیاد است که همانگونه که مدافعان بدن هم انواع مختلفی دارند اما آنچه آنها را تشکیل می دهد محدود است.

جابر گفت من نمی فهمم که تو چه می گویی و چطور انواع آنها زیاد می یابد و آنچه آنها را تشکیل می دهد محدود است؟ جعفر صادق گفت کتابی که تو می خوانی دارای هزارها کلمه است و هر کلمه در آن کتاب با حروف معدود الفبا می توان هزاران کلمه نوشت که هر یک از آنها یا هر دو دسته از آن کلمات دارای معنای مخصوص می باشد. دشمنان بدن ما و آنهایی که از بدن در قبال دشمنان دفاع می کند مانند هزارها کلمات کتاب تو هستند ولی همه از یک وعده ماده معدود هستند.

جابر گفت اکنون بهتر می فهمم که تو چه می گویی.

جعفر صادق گفت برای اینکه گفته ام را بهتر ادراک کنی مثال دیگر می زنم.

قسمت زیادی از جانوران دارای استخوان و گوشت و خون هستند و هر جانوری را که مشاهده می نمایی می بینی که دارای استخوان و گوشت و خون است. ولی آیا تمام جانورانی که دارای این سه ماده تشکیل دهنده می باشند بهم شبیه هستند. شتر دارای استخوان و گوشت و خون است و گربه هم دارای استخوان و گوشت و خون می باشد.

بین شتر و گربه شباهت وجود دارد اما یکی از علفخوا است و دیگری گوشت خوار در صورتی که موادی که بدن آنها را تشکیل داده و نهاد از یک جنس است و از این جهت از نهاد نام بردیم که جنس گوشت گرب غیر از جنس گوشت شتر می باشد ولی هر دو از لحاظ نهاد گوشت است.

دشمنان بدن و آنهایی که در بدن ما دشمنان را دفع می کنند از لحاظ نهاد از مواد معدود تشکیل شده اند ولی انواع آنها زیاد است.

امام صادق(ع) می فرمایند: که هوا یک عنصر نیست بلکه از چند قسمت بوجود آمده و یک قسمت آن سبب می شود که اشیاء بسوزد و هم بعضی از اشیاء را فاسد می نماید.

این گوشه ای از سخنان امام صادق(ع) در مورد بعضی از علوم بخصوص علوم پزشکی می باشد در صورتیکه امام صادق(ع) بیش از هزار مباحثه با دیگران در مورد مسائل علمی داشته که در مورد زمان از بین رفته و اندکی از آنها بدست ما رسیده است اگر مباحث امام با مفضل بی عمر را که به نام توحید مفضل معروف است بررسی کنیم خواهیم دید که امام صادق(ع) دریای بیکران علم و حکمت بوده و صدها اکتشاف و تئوری و قوانین علمی باید به نام امام صادق(ع) ثبت می شد نه دیگری.

دانشگاهی که امام صادق به راه انداخت چنان پیشرفت سریعی کرد که از عجایب روزگار است یکی از شاگردان امام صادق(ع) جابر بن حیان از اهالی خراسان می باشد.

جابر بن حیان بیش از چهار هزار کتاب نوشته است که حدود ۵۰۰ جلد آن در اروپا چاپ منتشر شده است اما بیش چند جلد آن در ایران نیست.

پاول کراوی متشرق معروف تا حدود زیادی چهره واقعی جابر بن حیان را به جهانیان نشان داد و جابر بن حیان بیش از آنکه در شرق و کشورهای اسلامی شناخته شده باشد در غرب شناخته شده است کتابها و روشهای علمی او ده قرن بر تارک علمی جهان می درخشید.

جابر بن حیان شاگرد مستقیم حضرت امام صادق(ع) بود.

جابر بن حیان ۴۰۰۰ رساله و کتاب در رشته های گوناگون علم نوشت که ۱۳۰۰ کتاب و رساله در علم الحیل (میکانیک) و ۵۰۰ کتاب در طب و ۵۰۰ کتاب در نقض بر فلاسفه و کتابهای در شیمی و ... نوشته است و آثارش در شیمی از دیگر نوشته هایش چشمگیر تر است.

سیصد سال قبل پانصد رساله از رساله های جابر در آلمان به چاپ رسیده که هم اینک در کتابخانه دولتی برلین و کتابخانه دولتی در پاریس موجود است.

تمام این نوشته ها و کتابهای جابر از حضرت امام صادق گرفته شد و چنانچه خود در کتابهایش این گونه نوشته است حد ثنی مولای جعفر (ع) یا «القی علی جعفر» یا «قالی لی جعفر» یا «اخذت هذا العلم من جعفر بن محمد سید اهل زمانه (ع) او در کتاب در مکنون میگوید و حدثنی سیدی عن آبائه و احد بعد واحد.

و متشرق معروف فرانسوی گوستاولوبون می نویسد:

اینکه در کتابهای شیمی می نویسند: «لاوازیه» مخترع علم شیمی است باید دانست که هیچ علمی از شیمی و غیر آن یکباره پیدا نشد. و چنانچه تجربیات و آزمایشهای هزارسال پیش از این مسلمین و اکتشافات آنها در این علم نمی شود هیچ گاه لازویه نمی توانست قدمی به جلو بگذارد.

باز هولیمارد، خاورشناس انگلیسی می گوید.

جابر، شاگرد و صحابه امام جعفر صادق(ع) بود او در وجود امام، مطلوب خود را یافت و از سرچشمه زلال معرفت سیراب شد. جابر کوشش می کرد که با راهنمایی استاد خود علم شیمی را از قید افسانه یونانی آزاد کند و تا حدود زیادی به مقصود خود رسید.

بسیاری از اکتشافات و مواد شیمیایی که طب کاربرد پیدا کرد اولین بار بوسیله جابر پایه گذار ی می شود.

لوزتون انگلیسی می گوید شیمی دانها شاگردان مطبخ جابرنند.

دکتر لوزتون حتی می نویسد: نخستین کسی که درباره طریقه ترکیب داروها رساله ای نوشت جابر بن حیان پدر کیمیای عرب بود.

جابر بن حیان با راهنمایی حضرت امام صادق(ع) برای اولین بار تیزآب (مخلوط جوهر شوره و جوهر نمک) جوهر گوگرد (اسید سولفوریک) معروف به زیت الزاج جوهر شوره (اسید نیتریک) و نیترات و ارژان تولید کرد.

مرحوم علامه شهرستانی می نویسد:

«دانشمندان اروپا، همگی اعتراف دارند که نوزده عنصر از عناصری که تا به امروز کشف شده است از کشفیات جابر بن حیان است جابر می گوید، برگشت تمام این عناصر بر یک عنصر است و آن عبارت است از عنصر قوی برق و آتش

است که در باطن کوچکترین ذره از ذرات ماده مستور است سپس علامه شهرستانی اضافه می کند این گفته جابر که در دنیای تاریخ دیروز به تعلیم از امام صادق (ع) آن را اظهار داشته است با نیروی عجیب الکترون که در دایره اتم کشف گردیده است نزدیک به یکدیگر و با هم مطابقت می کند.

جابر در برابر روش ساده ذوب فلزات که تا آن زمان متداول بود، روش حل کردن فلزات را نیز به کمک اسید نیتریک، اسید سولفوریک، جوهر نمک و تیزاب سلطانی، که به وسیله او اختراع شده بودند، پرورش داد. بدین وسیله برای جابر و پس از او، ترکیبات بی نهایت وسیع شیمیایی امکان پذیر شد، من جمله: اکسید جیوه، زنجفر، زرنیخ (اکسید سه ظرفیتی آرسن)، نشادر، نیترات نقره، زاج سفید (سولفات آلومینیم و پتاسیم)، کات کبود، پتاس سوز آور (محلول غلیظ نیدرواکسید پتاسیم)، محلول سود سوز آور، محلول کلونییدی سفید رنگ گوگرد و خیلی چیزهای دیگر. آنان اختلاف بین اسید و قلیا را می دانستند؛ آنان اضافه شدن وزن فلزات را، هنگام اکسیده و یا سولفور شده، یادداشت می کردند، می دانستند که آتش بدون هوا خاموش می شود. آنان عمل های اصلی شیمی را پایه ریزی کرده و پرورش دادند، مانند تبخیر، تصعید و تبدیل مستقیم جسم جامد به گاز یا بعکس، متبلور کردن (کریستالیزه کردن)، تعدیل ترکیبات شیمیایی به وسیله حرارت دادن، تصفیه کردن و تقطیر کردن - در حالی که اختلاف تقطیر از طریق خنک کردن گاز به وسیله آب را از خنک کردن گاز به وسیله شن در نظر داشتند.

برای انجام همه این کارهای شیمیایی از ظروف و وسایل شیشه ای، که هنرمندان شیشه گر سوریه و مصر می ساختند، استفاده می شد؛ بخصوص وسایل شیشه ای شهر حلب که یکی از ارقام صادراتی مهم کشورهای عربی بود. قرع های شیشه ای شهر حلب که یکی از ارقام صادراتی مهم کشورهای عربی بود. قرع های شیشه ای، شیشه های فعل و انفعال شیمیایی و لوله های شیشه ای از این شهر، در آزمایشگاه های مختلف راه یافته بودند. در شهرهای سوریه بود که انبیب و اثال اختراع شدند، که مربوط به قسمت های بالایی و پایینی دستگاه تقطیر هستند و در اروپا هنوز به همین نام باقی مانده اند.

دانشمندان اسلامی اجاق مخصوصی برای تقطیر به کار بردند، که مواد سوختی آن به طور اتوماتیک جریان داشت. او محل اتصال دو بخش انبیب و اثال را به وسیله نوارهای کتانی محکم و بدون منفذ می بست.

به وسیله تقطیر، سرکه را تصفیه می کردند؛ الکل را از شراب جدا می کردند؛ از خرما عرق می گرفتند و آب ناسالم را تصفیه کرده، آب مقطر به بازار ارائه می دادند، تا به مصرف داروسازی برسد.

زکریای رازی به همین طریق اسید سولفوریک درست کرد و از نشاسته و همچنین از مایع های قند دار دیگر الکل خالص، که اسم آن هم «الکحول» یعنی «خالصترین» است، ساخت. این «خالصترین» یا «الکحول» لقب همان چیزی است که طبیبان برای چشم تجویز می کردند. به همین جهت علی بن عیسی، چشم پزشک معروف نیز ملقب به الکحل بوده است. همچنین انواع روغن ها را نیز در کوزه های بزرگ لعابی تقطیر می کردند.

بسیاری از نام های شیمیایی که امروزه در همه زبان های دنیا رواج دارند، به زبان عربی هستند که نشانه فعالیت دانشمندان اسلامی در این زمینه است. این ها نه فقط به وسیله شیمیدان ها، بلکه به وسیله هر کدبانویی در زندگی روزمره به کار برده می شوند. این نام ها در درجه اول، شیمی، کیمیا، انبیب، زاج سفید، آلدنید، حنظل، آلیزارین، قلیایی، اثال، ملقمه، نیل (آنلین)، سرمه (انتهی مون)، عرق، لاجورد، بدوار (غده برگ گیاه)، بنزین، حسن لبه (لبان جاوی)، پادزهر، سنگ پادزهر، براق (بوره)، دارو (تریاک - تریاق)، داروخانه، اکسیر، آهک، قلیا، پتاسیم، زاج سرخ (قلقدیس)، لاک، سولفور، ناتریم، نترن، آرسن، سودا، طلق، براکس و بسیاری دیگر هستند.

بسیاری از این مواد شیمیایی در آزمایش، به عنوان دارو شناخته شدند و به این ترتیب زکریای رازی با آگاهی کامل، علم شیمی را در خدمت پزشکی قرار داد، کاری که بعدها پاراسلزوس مجدداً به آن پرداخت.

زکریای رازی فهمید که می توان با ایجاد تغییر در مواد طبیعی، داروهای جدیدی تهیه کند که در طبیعت وجود ندارند. به این ترتیب ارزش شیمی طبیعی را به پایه داروهای طبیعی رسانده بود و در پزشکی آنها را به کار می برد. ولی او این داروهای شیمیایی را قبل از مصرف، روی حیوانات آزمایش می کرد. بدین ترتیب یکی از ترکیبات جیوه را به بالاترین درجه ارزش دارویی رساند. ترکیبات دارویی تریاک و حشیش را روی حیوانات آزمایش و تکمیل کرد و برای مصرف بیهوشی به کار برد.

یکی از داروهایی که زکریای رازی ساخته است، در داروخانه های فرانسه به نام «بلانکس رازس» معروف می باشد و عوام آن را به غلط «بلانک رازین» می گویند که لغت اخیر به معنی «انگور روشن» است.

جهان پزشکی از شیمی اسلامی به خاطر یک سلسله داروهای جدیدش سپاسگزار است: عصاره های گیاهی همراه با منا یا شکر که نقش بزرگی بازی می کند. و شربت دارویی که قدری شیرین بوده و به غلظت رب نبود و سرد آشامیده می شد و اصلاً درست کردن شربت های دارویی از آن جا شروع شد؛ همچنین میوه ها یا بخش هایی از گیاه که در عسل یا شکر

کنسرو شده بودند. رازی یکی از داروهای موثر برای چشم را که از نظر ساختمان به سفتی قرص های متداول امروزی بوده است، «سیف» می نامد. رب نیز یکی از شکل های تهیه دارو بود، که عصاره گیاه را می جوشاندند تا بر اثر تبخیر سفت شود، به طوری که بتوان آن را همیشه همراه داشت و مصرف کرد.

زکریای رازی هم چنین به فکر این بود که چگونه بیمار «بد دوا» بتواند دارویش را بخورد. رب های بدمزه را سفت تر می کرد و مانند درازة های امروزی، آنها را روکشی از شکر یا لعاب می داد.

نوع دیگر ساخت دارو این بود که عصاره های نباتات را با عسل یا شکر و چیزهای دیگر، تا حد غلظت زیاد جوشانده، آن مایع را به شکل طناب فرم داده و آن را روی صفحات سنگ مرمر ریخته و ??? سرد شدن را می بردند.

و این که امروزه متداول است که قرص ها را به شکل طلائی و یا نقره ای درست کنند، سنتی است که ابن سینا بانی آن بوده است. طلا و نقره به عنوان داوروی موثر بر قلب و گردش خون تجویز می شود و به بعضی قرص های دارویی، روکش های آب طلا و نقره داده می شد.

دانشمندان اسلامی در مورد درست کردن انواع مختلف مشمع ها و ضمادها، باندها، کرم ها و پودرها نیز مهارت های بی نظیری داشتند.

پزشکان اسلامی علاوه بر رسانیدن و سرباز کردن جوش ها و دمل ها، انواع بیماری های جلدی و بریدگی ها را با داروهای آنتی بیوتیک از نوع پنی سیلین و اسپرگیلوس و شراب، ضد عفونی و معالجه می کردند - و ما اخیرا کشف کرده ایم که شراب خاصیت ضد چرک دارد - همچنین پودر قهوه زیاد بوداده همین خاصیت را دارد که آن را بسیار به کار می بردند. یکی از شیمیدان های آلمانی، که در سی سال قبل (حدود سال ۱۹۳۰ م) به قول خود به وسیله اعراب «با همین قهوه سوخته از مرگ نجات یافت»، مقداری از آن را همراه خود به آلمان آورد و برای علاج زخم های کهنه، با موفقیت به آزمایش گذاشت.

دانشمندان اسلامی همچنین انواع معجون های زفت مانند درست می کردند که چسبنده و خشک شونده بودند، مانند مشمع های امروزی. بنابراین بدهی است که یک چنین گنجینه داروهای متنوع و چند جانبه با تهیه آزمایشگاهی آنها، در قدرت هضم فکری یک نفر نمی توانست باشد. اطلاعات مخصوص از داروها و روش خاص تهیه آنها را کسی که می خواست به این شغل بپردازد می بایست بداند و مسئولیت آن را به عهده بگیرد.

آنان برای اولین بار در دهه هشتم قرن هشتم میلادی در دوران حکومت المنصور، داروخانه رسمی بر پا کردند. همچنان در هر بیمارستان نیز داروخانه کاملی داشتند. این تشکیلات در جندی شاپور نیز وجود داشت. آنان داروخانه متحرک نظامی (صحرایی) نیز داشتند که همراه بیمارستان های متحرک در جنگ ها به همراه برده می شد.

شغل دارو فروشی (داروخانه داری)، به اضافه وسایل دیگر بهداشتی، ارتشی، مجموعا از قرن نهم میلادی، یعنی از زمان مأمون به بعد، تحت نظارت دولت بود. ضمن این که صنف پزشکان همیشه یک رئیس داشتند، در هر شهر هم یک نماینده داروخانه ها انتخاب می شد، که این شخص متقاضیان شغل دارو فروشی را آزمایش می کرد و به آنان اجازه کتبی مبادرت به این شغل را می داد.

یک جراح اندلسی به نام ابوالقاسم متولد ۱۰۱۳ م با شرح امراض خون که کرارا در خانواده ای ملاحظه کرده بود، در پیشرفت طب کمک کرد.

همین پزشک به بررسی رماتیست مفاصل و سل ستون فقرات پرداخته بود، یعنی هفتصد سال پیشتر از پرسیفال پت انگلیسی (۱۷۸۸-۱۷۱۳) که بالاخره هم این مرض اخیر به نام بیماری پت نامیده شد.

ابوالقاسم نه تنها تغییرات فراوانی در جراحی های عمومی داد، بلکه در مورد سوزاندن زخم ها، خوردن سنگ مئانه در داخل مئانه و شکافتن جسد انسان و حیوان برای کشف و شناخت علمی، پیشرفت های حاصل کرد.

او با روش ها و وسایل طبی جدید به پیشبرد مداوای بیماری های زنان، که در بین یونانیان واقعا عقب مانده بود، کمک کرد. او کمک ها و جراحی های زایمانی را برای حالات مختلف زایمان های غیر طبیعی، که ابتدا دست یا زانو یا پاهای نوزاد از شکم مادر خارج می شوند، همچنین در حالاتی که نوزاد از سر خارج شده و یا از پهلو چپ یا راست، یا این که طاق باز (که این حالت را اولین بار او شرح می دهد) بیرون می آید، کشف کرد.

او اولین کسی است که حالت وضع حملی که ابتدا ما تحت نوزاد از شکم مادر خارج می شود را متناسب و سلامت دانسته و حتی پیشنهاد می کند، چیزی که زرانوس (بزشک یونانی) و پیشینیانش وضع حملی غیر ممکن دانسته و به هر شکل می خواستند از این نوع وضع حمل جلوگیری کنند. همچنین آن چه امروزه به نام پزشک آلمانی والشر (۱۹۳۵ - ۱۸۶۵ م) اهل شهر اشتوتگارت نامیده می شود، یعنی روش زایمان والشر، از اوست؛ که زانو را در بعضی موارد برای کمک به وضع حمل آویزان می کنند. او طریقه جراحی فرج (برای زایمان) را یاد می دهد، آیینی ای اختراع می کند که به وسیله

آن اعضای تناسلی زن را می توان از داخل دید و دستگامی که به وسیله آن فرج را باز می کنند که بعدها یکی از وسایل بسیار ضروری مامایی می شود. او طریقه معالجه نقص های ساختمان دهان و فك را یاد می دهد. او برای بیرون آوردن پلپ، چنگک به کار می برد و برای جراحی نای، برش عمودی می داد و مستخدم خودش را به همین طریق با موفقیت جراحی کرد.

و آن چه معروفیت جراح فرانسوی، آمبروازپار بدان استوار است، که می گویند در ۱۵۵۲ م برای اولین بار به بستن بزرگ رگ های خونی مبادرت کرده است، ششصد سال قبل از او همان ابوالقاسم آن را تعلیم می داده و بدان وسیله قطع دست و پا، علمی تر انجام می گرفته است. ابوالقاسم به محصلینی که جراحی می آموختند، سه نوع دوختن، اومشلونگن نات، کورشنرنت و اخترنات را برای دوختن شکم یاد می داد. او نوع دوخت دیگری هم که دو سوزن را به یک نخ می کنند و همچنین دوختن با نخ که از روده گربه می سازند برای دوختن محل جراحی را یاد می داد. او اولین کسی است که برای دوختن محل جراحی و به طور کلی جراحی آن بخش از بدن که زیر ناف قرار دارد، توصیه می کند که لگن خاطر و پاها را قدری بالاتر از سطح سینه قرار دهند.

این نوع قرار دادن در بین جراحان اروپا به نام شخص ترندلن بورگ معروفیت دارد، چیزی که مغرب زمین بدون واسطه از کاشف اسلامیش آموخته و با علاقه مورد استفاده قرار داده و سرانجام در اوایل قرن بیستم نامی که هم به آن داده است، نام جراح بزرگوار آلمانی فریدریش ترندلن بورگ (۱۹۲۴-۱۸۴۱ م). ولی کسی به آن دانشمند اسلامی که استحقاق این نام را داشت نیندیشید!

همچنین از ابداعات ابوالقاسم است که در محل شکسته ای که زخم نیز شده بود، پس از گچ گرفتن، پنجره ای در میان محل گچ گرفتگی برای زخم درست می کرد و با چیزی نرم (پنبه یا پارچه) آن محل را با دقت می پوشانید. از ابوالقاسم مقدار زیادی نقشه وسایل جراحی لازم به جای ماند، که به دست تقریباً خالی جراحان چشم، دندان پزشکی ها و شکسته بندهای اروپایی افتاد که واقعا بدن ها نیازمند بودند.

قابل ملاحظه ترین مورد پیشرفت پزشکان اسلامی نسبت به یونانیان، چشم پزشکی بود. به این بخش طب توجه بخصوصی داشتند و آن خوشبختانه با تأیید کشفیات فیزیكدانان پیشقدم اسلامی درباره نور و عدسی، به آن جا رسید که تقریباً اختراع عربی شناخته می شود. در اصل، اولین کتاب درباره چشم پزشکی را حنین بن اسحاق نوشت.

این کتاب به همراهی اثر مهم علی بن عیسی و عمار الموصلی، مأخذ اصلی و پایه چشم پزشکی اروپا شدند و تا آخر قرن هیجدهم هم چنان استحکام خود را حفظ کردند. حتی در همین زمان اخیر هم آن سرزمین چشم پزشکی، داروی مجربش را به شکل قره، که از گیاهی مصری به دست آورده، علیه تیره بودن عدسی چشم و سردرد [بعضی سردردها معلول ناسلامتی چشم اند - مترجم] ارائه داده است.

دانشمندان اسلامی در قسمت شکسته بندی (ارتوپدی) نیز کارهای بزرگی انجام داده اند. برای جا انداختن کتف، روشی اختراع کردند که امروزه نیز به نام روش عربی معروف است. اضافه بر معالجاتی که در عهد عتیق به وسیله آب داغ و آب سرد انجام می شد، این سینا روش حمام کردن متناوب سرد و گرم را در علم طلب وارد کرد. او همچنین دستگاه تنقیه و کیسه آب سرد را اختراع کرد. به کار بردن نخ هایی که از جنس مو ساخته شده بودند در جراحی های قرون وسطی نیز به زکریای رازی منسوب است.

روش دانشمندان اسلامی در تسکین درد، روشی اصیل و واقعا مفید بود؛ آن هم نه به آن شکل هندی، یونانی و یا رومی که آشامیدنی های سکر آور به طور کلی برای تسکین هر دردی به کار می رفت، بلکه مشخصا هنگام آمادگی برای عمل جراحی - یعنی بیهوشی معمولی - از این وسیله استفاده می شد. این کشف هم دوباره به حساب یک طبیب اروپایی گذاشته شد و بعدا نیز به حساب مکتب اسکندریه، چیزی که در حقیقت از دانشمندان اسلامی آموخته بودند. و آن این که تکه های کوچک اسفنج را با عصاره ای از حشیش، بسلی و بنگ آغشته کرده و آن را در آفتاب خشکانیده و هنگام مصرف، آن تکه اسفنج را دوباره مرطوب کرده و در داخل بینی بیمار فرو می بردند، و به این ترتیب مخاط بینی، آن مواد را جذب کرده و بیمار به خواب عمیق بیهوشی فرو می رفت، به طوری که درد غیر قابل تحمل جراحی و یا قطع اعضا و جوارح بدن را احساس نمی کرد.

این روش بیهوشی کامل، از راه های مختلف به اروپا آمد. ولی این روش مفید، فقط دوران کوتاهی در اروپا مورد استفاده قرار گرفت و در ۱۸۴۴ م که دوباره روش بیهوش کردن از راه تنفس کشف شد، دیگر آن روش دانشمندان اسلامی فراموش شد.

یکی دیگر از کشفیات دانشمندان اسلامی نیز به همین سرنوشت شوم دچار شد و آن عمل جراحی و مداوای محل بریدگی است. روش جلوگیری از چرک کردن محل بریدگی، که همچنین به وسیله تمدن اسلامی به شمال ایتالیا وارد شد، مدت

کوتاهی - ولی به طور بسیار موفقیت آمیزی - معمول شد و بعد برای مدت ششصد سال به فراموشی سپرده شد. گویی نمایشی بود که هنر پیشگان مهمان اجرا کردند و رفتند.

افکار اروپائیان همچنان بر پایه تنوری نحس یونانی چهار عنصر، و نتایج غلط ناشی از آن بنا شده بود. بنابراین چرک کردن محل زخم را چیزی طبیعی دانسته و حتی خواستار آن بودند، به این امید که بدان وسیله کثافات خون به شکل چرک به بیرون راه می یابد. حتی پزشک نه تنها از چرک کردن محل زخم حمایت می کرد. بلکه باید به وجود آوردن چرک را ممکن می ساخت.

پزشکان بیش از هزار سال، بقراط عظیم الشأن را در این مورد کورکورانه پیروی کردند. ولی ابن سینا نظریه کاملاً عکس آن را ارائه داد، یعنی معالجه محل جراحی شده و زخم شده، به طوری که چرک نکند.

پیروزی ابن سینا در این مورد در حد معجزه بود: زخمی هایی که قبلاً هفته ها و ماه ها با سوزش درد و عفونت طول می کشید، تا بر حسب خوش شانسی سر به هم بیاورد، با روش جدید، تقریباً یک شبه جوش می خورد.

ابن سینا نه تنها چرک کردن محل زخم را تشویق و تأیید نمی کرد و از به کار بردن بیهود وسایل فیزیکی یا مواد شیمیایی محرک چرک، خودداری می کرد، بلکه با کمپرس کردن گرم به وسیله شراب قرمز کهنه و قوی، از چرک کردن زخم پیشگیری می کرد، چیزی که تأثیر قوی ضد عفونی بودنش را یک پروفوسور فرانسوی به نام ماسکولیه از شهر بردو، در ۱۹۵۹ م مجدداً کشف کرد و اثر آن را معادل پنی سیلین دانست.

یک چنین طرز فکر و روشی با سنت قدیمی حوزه تمدن اسلامی مطابقت دارد، و هم چنین استعداد معروف آنان در مورد جراحی ها که واقعا هیچ کس اختراعی و اصیل بودنش را منکر نخواهد بود.

برای معالجات جراحی های میکروبی و چرکی شده، حتی اعراب قبل از اسلام دارویی کشف کرده بودند که همچنین دوباره در قرن بیستم مجدداً کشف شد و آن پیشقدم طب پر سرو صدای امروزه بود، یعنی آنتی بیوتیک.

از چرم پالان و یراق الاغ و گاومیش که برای آبکشی داشتند، ماده کفک (پنی سیلین) به دست می آوردند. و این ماده کفک را به صورت مرهم در آورده، به محل زخم چرکی شده می مالیدند.

برای معالجه زخم گلو، کفک سبز رنگ نان را، در گلوی بیمار فوت می کردند، چیزی که هنوز هم بین اعراب بدوی معمول است. در پنجاه سال قبل ممکن بود

چنین روش معالجه ای سبب اشمناز ما گردد، ولی امروزه تعجب ما را از شناخت آنان از ماده آنتی بیوتیک و آشنایی آنان با تأثیر بعضی مواد زنده ای که علیه چرک عمل می کنند، بر می انگیزد. این دانش «آنتی بیوتیکی» قله معرفت طبی اعراب را، تا زمانی که قله رفیعتی از پس آن سر بر نکشیده است، به رخ ما می کشد.

همچنین طرز مداوای بیماران روحی، کاملاً مدرن به نظر می رسد. مرض مانیا و بعضی دیگر از اختلالات روحی را به وسیله تریاک مداوا می کردند، همان طور که اخیراً پزشکان اروپایی نیز می کنند. اضافه بر این، صورت جلسه های طبی معالجات بیماری های روحی که از آن زمان به جای مانده است، نشان می دهند که با روش جدید ما کاملاً مطابقت دارند و آن این که پزشک معالج سعی می کرده است خود را به جای بیمار بگذارد، او را و جهان فکری رنجورش را احساس و درک کند، تا بتواند در صورت امکان، کمک های درمانی روانشناسی و طبی به او بدهد.

روانشناسان پزشکی در نزد دانشمندان اسلامی، حتی در موارد بیماری جسمی، نقش مهمی بازی می کرده است. نوشته هایی که معالجات روانی، موضوع آنان هستند، خود بخشی را تشکیل می دهند. فیزیکدانی بزرگ به نام ابن الهیثم که در ابتدای تحصیل به علم طب پرداخته بود، کتابی به نام تأثیر موسیقی روی انسان و حیوان نوشته است.

ابن سینا خواستار آن بود که با امکانات روانپزشکی معالجات دارویی تأیید شود، تا این که قدرت دفاع داخلی بدن، در مقابل مرض بالا رود و بدین وسیله روش طبی تکامل یابد. او می نویسد: «ما باید در نظر داشته باشیم که موفقیت آمیزترین روش معالجه بیمار آن است که نیروهای فکری و ذهنی بیمار را نیز، در مبارزه علیه بیماری تقویت و تهییج کنیم، محیط بیمار را با صفا و با روح و با موسیقی مطبوع ترتیب دهیم و امکان همنشینی با کسانی که به آنان علاقه مند است را برایش فراهم سازیم» ...

کتابهایی از دانشمندان اسلامی که مسیر تاریخ را تغییر دادند

ولی تقریباً در اروپا کسی اطلاع ندارد که این آثار پیشرو، ترجمه هایی از زبان عربی و از آثار تمدن اسلامی بوده اند، مثلاً کتابهایی درباره اعداد، حساب، جبر و اسطرلاب. بعکس، امروزه بعضی از کشفیات و اختراعات مسلمانان، اسامی انگلیس، فرانسوی و یا آلمانی دارند. در حالی که کتابهای آموزش طبی که دانشمندان اسلامی برای محصلین طب دانشگاههای بغداد و قرطبه نوشته بودند، بعدها مواد درسی نسلهای بی شمار پزشکان اروپایی شد و آن هم به مقیاسی که پر آرزوترین نویسندگان، حتی نمی توانند به خواب ببینند.

در اواخر قرن دهم میلادی، هنگامی که گربرت از شهر آوریاک در جنوب فرانسه، که به اصطلاح از دانشمندان اروپا محسوب می شد، تازه می توانست به خود اجازه دهد که فقط به شکل تنوری با علم طب نزدیکی یابد، در کشورهای اسلامی هر لحظه علم طب را در مبارزه علیه بیماری و مرگ، عملاً به کار می بردند. در آنجا معالجه و پرستاری بیمار یکی از عوامل مهم اجتماعی بود.

بیمارستانها در چنان سطح عالی قرار داشتند که در دنیا بی رقیب بودند. به همان تناسب هم توقع جامعه از پزشکان فوق العاده زیاد بود. معلومات پزشکان می بایست آن اندازه باشد که یک امتحان رسمی دولتی را بتواند جوابگو باشد و احیاناً برای به دست آوردن اجازه کار در بیمارستان و سمت استادی و تعلیم دادن پزشکان جدید، می بایست منصفاً خود را با معلومات بیشتری آماده کند. معلوماتی را خواستار بودند که محصلین علم طب واقعاً بتوانند با آن کاری انجام دهند. ولی این معلومات چه بودند؟

در بین محصلین، آشنایی با بعضی از نوشته های یونانیان قدیم هر چه بیشتر ضرورت می یافت. ولی چگونه یک محصل علم طب دیدگاه کلی پزشکی را به دست می آورد و از کجا باید شروع می کرد؟

علی بن العباس طبیب سلطان عضدالدوله و معاصر گربرت، از کتابهای طبی موجود و متداول انتقاد می کند و می نویسد: «من تا به حال در بین نوشته های پزشکان قدیم و جدید، کتاب جامعی نیافتم که برای آموختن علم طب ارضا کننده باشد». و ادامه می دهد:

«بقراط خیلی مختصر می نویسد و بسیاری از اصطلاحاتش روشن نیستند و به تفسیر احتیاج دارند ... جالینوس هم چندین کتاب نوشته است که هر کدام فقط شامل تکه ای از هنر پزشکی اند ولی در آنها روده درازی می کند و تکراری هستند. حتی یک کتاب هم از این شخص نیافتم که کامل باشد و برای تدریس طب عملی، متناسب...»

او یکایک کتابها را پیش کشیده بررسی می کند و با نارضایتی به کنار می گذارد، حتی به اریباسیوس و بولس الاجانیطی می رسد و می گوید: «... خوب شرح می دهد ولی بدون اسلوب است و برای محصل مشکل است که بتواند از آن بیاموزد».

بعد به سراغ نویسندگان کتابهای طب جدید می رود: آهرون، سراپیون، ماسویه و رازی - درباره کتاب المنصوری نوشته زکریای رازی می گوید: این کتاب چیزی در علم طب از قلم نینداخته است ولی برای محصل طب زیاد است. بعکس کتاب الحاوی آنچنان کامل است که به طور کلی یک کتاب می تواند باشد. علی بن العباس چنین اظهار می کند: «عصاره تمام کتابهای طب در الحاوی است. اگر محتوی آن اینطور بدون نظم، و طرح مسائل و بخشهای کتاب، اینچنین بدون رابطه با همدیگر و تقریباً بدون اسلوب نمی بود - آنچنانکه از یک کتاب علمی درسی انتظار می رود - برای تدریس خوب بود، ولی او محتوای کتابش را بر حسب موضوع در فصلها و بابهای معین، آن طور که شخص از یک دانشمند با چنین معلومات وسیع پزشکی و استعداد نوشتن و بیان مطالب علمیش انتظار دارد، تقسیم بندی نکرده است». علی بن العباس با تعجب می گوید: «من گمان می کنم در مورد این کتاب اتفاقی افتاده است و آن از دو حال خارج نیست، یا اینکه نویسنده آن هر آنچه نوشته است چیزی جز یادداشتهایی برای یادآوری شخص خود نبوده و آن هم از ترس آنکه مبدا روزی کتابخانه اش در حادثه ای نابود شود؛ یا اینکه به احتمال قوی تر، این یادداشتهای را نوشته است تا اینکه در سر فرصت برای نوشتن کتابی تمیز و مرتب و با تقسیم بندی و تحت اصول و قاعده از آنها استفاده کند، ولی بر اثر مرگ پیش ریش فرصت این کار را نیافته است... و بدین ترتیب با دسته کردن نظریات پزشکان مختلف در کنار همدیگر و بدون انتخاب و اظهار نظر در صحت و سقم آنان بسیاری چیزهای اضافه در این کتاب جمع آوری شده و آن را چنان قطور کرده که فقط عده کمی از ثروتمندان، یک چنین کتاب گرانقیمتی را می توانند خریداری کنند. در مورد خود باید بگویم که در نظر دارم در کتابم آن چیزهایی را مورد بررسی قرار دهم که برای حفظ سلامتی و برای معالجه بیماریها ضرورت دارند ... چیزهایی که یک پزشک کاردان و با وجدان می بایست بداند و به کار برد.»

آنچه زکریای رازی در خیال خود آرزو داشت، علی بن العباس در نهایت کمال بدان جامعه عمل پوشانید. کتابی که به رشته تحریر درآورد شامل پایه های اصیل الحاوی و استحکام المنصوری است. این کتاب را به سلطان عضدالدوله، بانی بیمارستان بزرگ عضدی بغداد، که خود حامی علوم و موید دانشمندان بود هدیه کرد. کسی که الصوفی برایش کواکب ثابته را شمارش کرده است. بدین مناسبت اسم این کتاب را الکتاب الملکی می گذارد و واقعاً کتابی شاهانه است، که تا امروز هم برای ما ارزشی شگفت آور دارد.

درك مطلقاً علمی، وضوح هنرمندانه، دسته بندی مطالب و رابطه آنها با یکدیگر، در این دایره المعارف که بر حسب سوال و جواب نوشته شده است و مانند راهنما و جبل المتین دانشجویان طب است، به چشم می خورد. در ترسیمها و جدولهای این کتاب، نشان داده می شود که کدام یک از مسائل علم طب از قدما اخذ شده و کدام جزو معلومات جدید طبی آن زمان

است، و همه اینها با درکی اصیل نوشته شده است. اولین بار است که چنین کتابی دیده می شود. این کتاب نمونه ای از آشکاری و مجموعیت است که مورد استفاده محصلین قرار می گیرد.

«مسلمانان کسانی بودند که به نوشته های تکه و پاره، و از نظر محتوا اکثراً نامفهوم دانشمندان قدیم یونان، روشنی و نظم بخشیدند»، این قضاوت و به اصطلاح «تشکر» یک نفر از دانشمندان مختص در تاریخ پزشکی به نام نوبی برگر است. او می نویسد: «بعکس روش منجمد و خشک (مکانیکی) رم شرقی که به اختصار از نوشته های دیگران تکه هایی جمع می کردند و بدون تفاهم و رابطه، کنار همدیگر گذاشته و کتابی مخلوط و در هم بر هم در می آوردند، مسلمانان واقعاً کتابهایی گرد آورده اند که در مطلب خود محیط هستند و تماماً تحت اسلوبی معین است، به طوری که همه بخشهای تخصصی کتاب در زمینه اصلی، تشکیل می دهند. اینان طرق مختلفی را برای رسیدن به مقاصد علمی دریافته اند و با زبان زنده مادریشان - نه یک زبان مرده محلی - اصطلاحات متقن علمی همگانی اقامه کردند.»

با توجه به اینها بود که اروپا در آن زمان، حق تقدم دانشمندان اسلامی را می شناخته و از ایشان معلومات پزشکی کسب می کرده است، بیش از آنچه از کتابهای گمراه کننده و نامنظم و نا آشکار یونانیان می توانست کسب کند!

چه کتابی برای آموختن بهتر از کتابهای تمرین دانشجویان مسلمان بود، که به طرز سوال و جواب به وسیله کسانی مانند حنین بن اسحاق و ثابت و صدها نفر دیگر نوشته شده بود؟

چه کتابی بهتر از آثار ایساغوجی «مدخلی» حنین و یا طرح ابن رضوان، می تواند محصل را با مبانی مفصل جالینوسی که همچون فیل ماقبل تاریخ، به صدها تکه شده است آشنا کند؟

چه چیزی بهتر از جدولهای ابن جزله می توانست بر حافظه پزشک نقش بندد که در آنها «بیماری ها را با ترتیب خاصی یادداشت نموده، همان طور که ستاره ها را در جدولی ستاره شناسی رسم می کنند؟» به این ترتیب پزشک امکان آن را دارد که با یک چشم انداختن بر یکی از صفحات آن کتاب، علت آن، علایم بیماری، پیشگویی در مورد بیماری و طرز معالجه (برای ثروتمندان و افراد فقیر هر کدام جداگانه) را ملاحظه کند. و به این ترتیب در این کتاب، مجموعاً سیصد و پنجاه و دو مرض یادداشت شده است.

یا چه چیز مفیدتر از جدولهای ابن بطلان، درباره مفید و مضر بودن تاثیرات آب و هوا، مواد غذایی، ذوق (زدگی) و غم (زدگی)، حرکت و استراحت، خواب و بیداری و طرق دفع مضرات ناشی از آنان، وجود داشت؟

ابن بطلان در بغداد طبابت میکرد و در همان زمان نیز ابن رضوان در قاهره، مدرسی معتبر در علوم پزشکی و رئیس جامعه پزشکان بود. بین این دو رابطه ای با مکاتبات تند و تیز و پر حرارت، دائماً در جریان بود. در اصل، تمایل شدید ابن رضوان به آثار یونانیان قدیم، مسبب اولیه دعوی کتبی جالب این دو «خروس جنگی» شده بود.

ابن رضوان عقیده ای اظهار کرده بود که برای شنونده مسلمان ناگوار بود. و آن اینکه، تنها با آموختن کتابهای طبی یونانیان قدیم، می توانند افراد طبیب گردند. با اظهار این نظر، ابن رضوان می خواست، به اصطلاح از فقر دوران جوانی خود غنایی بسازد و آن را به منزله یک عقیده کلی ارائه دهد. چون او پسر سقایی بود، که ضمن تحصیل می بایست برای امرار معاش کار کند. برای اینکه بتواند کتابهای علمی پزشکی لازم را بخرد به طالع بینی نیز مبادرت می کرد، و تنها از طریق خواندن کتاب و بدون معلم می بایست تحصیل علم کند.

به رغم این که نظریات ابن رضوان دو پزشک با هم متفاوت بود، در استعداد شعری و ذوق به طنزهای تند، همانند بودند. بخصوص ابن رضوان ستیزه جو، از این لذت می برد که طرفش را در بغداد، در هر لحظه نا متناسب اذیت کند و مبتکرانه مطلع نوشته های طنزش را چنین شروع می کند:

«نادانی ابن رضوان در مقایسه با ابن بطلان دانش است»، «ابن بطلان نوشته های خودش را نمی تواند بخواند»، «رساله ای به پزشکان قاهره درباره اخبار جدید از ابن بطلان». این رابطه به همین ترتیب بشدت ادامه داشت.

طرف مقابل هم که به این نحو مورد حمله قرار گرفته بود، تلافی آن را در شعری هجو آمیز در مورد دوست مکاتباتی بدمنظرش، که وی را مهرآمیزانه «تمساح الشیاطین» می نامد، در می آورد:

فلما تبدي للقوابل وجهه
نکصن علی اعقابهن من الندم
و قلن واخفين الكلام تسترا
الالیتنا کنا ترکناه فی الرحم

و همچنین وی صاحب کتابی است که از تجارب او به دست آمده و برای عمل نیز نوشته شده، کتابی است به نام «توشه راه فقیران» که مختصر و قابل فهم، علت، علایم و وسیله مداوای متداولترین بیماری ها را که افراد مسافر ممکن است بین راه بدان دچار شوند، نام برده است. نویسنده پزشک این کتاب، تجربیات خود را در آن منعکس کرده است.

هر سال هنگام تابستان، موقعی که کشتی های اعراب بادبان کشیده، بندر تونس را ترک می کردند، و به سوی سرزمینهای کفار می راندند، ابن الجزار هم مطلب خصوصی خود را در قیروان، برای مدتی که هوا خیلی گرم بود رها می کرد و به عنوان پزشک ناوگان اعراب، به سواحل ایتالیا و جنوب فرانسه و یا شمال اسپانیا می رفت، و شاید هم یک بار در رودخانه

تیر بر خلاف جریان آب تا نزدیکی رم و سنت پتر رفته باشد. تجربیاتی که در این گونه مسافرتها به دست می آمد به اضافه دیگر تجربیات، برای مسافرتهای زیارتی عیسویان نیز مفید واقع می شدند. بنابراین کتاب مفید این پزشک در همان اوایل، نه تنها به زبانهای لاتین و عبری ترجمه شد، بلکه به زبان یونانی هم ترجمه شد که بعدها سبب خیالپردازی‌هایی شده و گفتند که این نوشته عربی مسلمان چیز دیگری نمی تواند باشد، مگر ترجمه ای از آن «اصلي» که به زبان یونانی موجود است.

با وجود این، تهیه واقعا جامعترین و کاملترین کتاب طب، همچنان مدنظر بود. تا کتابی تهیه شود که در آن، مجموع علوم پزشکی تمام ملتها، در همه زمانها، مورد بررسی قرار گرفته و با ترتیبی منطقی، مانند اعضای يك واحد به همدیگر ربط داده شوند.

علی بن العباس با کتاب الملکی بزرگترین هدایا را تا آن زمان، به جهان پزشکی داده بود. یونان قدیم هرگز نظیر آنرا هم به وجود نیاورد. اکنون به مقلدی که به تبعیت از آن کتاب، چیزی شبیه آن ارائه دهد، احتیاجی نیست. حال در اروپا شخصی به نام ابوالقاسم (۱۰۱۳-۹۳۶م) یکی از جراحان معروف اسلامی در دربار الحاکم ثانی حاکم معروف اسپانیا در شهر قرطبه، کتابی مفصل می نویسد و اضافه بر معلومات زمان، تجربیات خود را نیز در آن به کار می برد؛ نام این کتاب التصریف است. بخش سوم این کتاب بعدها پایه جراحی سراسر اروپا می گردد و به عنوان بخشی مستقل که بر اساس علم تشریح بنا گردیده، علیه تمام تحریمها و تحقیرات خرافاتی مسیحیان اروپایی، قد علم کرده و جای خود را در میان بخشهای دیگر طب باز می کند.

همچنین ابن زهر (۱۱۶۲-۱۰۹۱م) در ایالت اندلس که خود از خانواده ی پزشک ساکن اشبیلیه بود و شجره نام خود را تا موطن اصلی عربیش ارائه کرده است، مشهورترین آثارش التیسیر را نوشت که يك کتاب مرجع پزشکی بود که در آن اکثر مهمترین دانشمندان علم تشریح را معرفی کرده و داستانهای جالبی، از امراض بیماران پزشکان معروفی که در بیمارستانها کار می کردند، تعریف نموده است.

در بین پزشکان اسلامی، ابن زهر نیز مانند زکریای رازی، از نظر دقت و تفکیک علم طب از فلسفه و ایدولوژی و داشتن روش مشاهده و فکر کردن، بدون پیشداوری و وابستگی، که در نتیجه، شناخت صحیح بیماری و نتیجه گیری علمی را سبب شود، به بقراط نزدیکتر است. ابن زهر این اثر معروفش را، به شاگرد باز هم معروفش ابن رشد (۱۱۹۸-۱۱۲۶م) هدیه کرد، که او هم این تمجید استاد را نیز متقابلاً با هدیه کتابی به او به نام کلیات فی طب که دارای تقسیم بندی بسیار دقیق و با اسلوب پزشکی نوشته بود، پاسخ داد.

ولی تمام این آثار عالی پزشکان و حتی کتاب الملکی و همچنین بزرگترین آثار یونان، و دانشمندان اسکندریه، در مقابل کتاب قانون ابن سینا (۱۰۴۸-۹۹۰م) بی رنگ و رو می شوند. تاثیر عظیمی که این کتاب، صدها سال در شرق و غرب باقی گذاشت، در طول تاریخ علم طب بی نظیر است.

ابن سینا طب تنوری و عملی را، با تمام بخشهای مخصوصش به نظام و اسلوب درآورده است. انسان تعجب می کند که با چه استعداد شگرفی این اثر هنری عظیم را تقسیم بندی کرده، و چنان سرسخت و نجیبانه، و با چنان هماهنگی و با سبکی درخشانده، به تحریر آن پرداخته است. زدهف در مورد این کتاب می نویسد: «يك مجموعه هنری یکپارچه، که بتهایی قد برافراشته، و در تمام طول تاریخ طب، در بین همه آثار پزشکی، همچنان پایدار مانده است».

بخشی که شامل ملاحظات و تحقیقات علمی خود ابن سینا بوده، و می خواسته است به همین کتاب قانون ضمیمه کند، پیش از آنکه خطاطها آن را تکثیر کنند، مفقود می شود. ولی تنها همان استادی در تنظیم، درخشندگی طرز ارائه موضوع و سبک بیان مطلب، انظار نسلهای بعد را چنان خیره کرده بود که دیگر کسی قادر نبود به خاطر کارهای تحقیقاتی و ملاحظات علمی دیگرش، برای وی ارزش باز هم عالی تری قابل شود.

دانشمندان نسلهای بعد او را در سرتاسر جهان، به چشم قهرمانان داستانی یونان قدیم می نگرستند، جالینوس را به خاطر می آوردند و ابن سینا را به منزله تکمیل کننده مکتب جالینوسی تجلیل می کردند.

این تمجید به طور کلی بجا بود. ابن سینا به لحاظ اسلوب، دسته بندی، وضوح، نظم و جمعیت، به مقیاس زیادی بر فراز جالینوس «این کیسه کم عمق» قرار داشت. «کیسه کم عمق»، لقبی است که ویلامویتس - ملندرف به جالینوس (موقعی که به قول خودش «از نوشته های وحشتناک، روده دراز، مفصل و کسل کننده و ضمناً خشک و از نظر محتوا نادرست و چرندهای بی پایانش درباره چهار عنصر اصلی و نظایر آن» مایوس و ناامید بود) داد.

ابن سینا موفق شد بر شهرت جالینوس و به طور کلی یونان قدیم، برای زمانی طولانی سایه بیفکند. او در کنار زکریای رازی، از دیوار سالن دانشگاه طب پاریس به پایین نگاه می کند. ابن سیناست که بزرگترین معلم پزشکی اروپاییان در طول مدت هفتصد سال است.

دکتر حمید شفیع زاده

- منابع: ۱- توحید مفضل از حضرت امام صادق(ع)
۲- مغز متفکر جهان شیعه نوشته دانشگاه استرنبورگ
۳- فرهنگ اسلام در اروپا نوشته زیگرید هونگه